

یادداشتی بر این دفتر

تاریخ و هویت و مشخصاتی مشترک و طبعا متمایز از «ملت»‌های دیگر! این نوشتهی ارزندهی هابسبام را، که در تقابل جدی با انبوه نظریات متفکرین بورژوا در ربط با مقولهی «ملت» – و نیز بر خلاف تلقیاتی رایج در میان برخی از جریان‌های چپ – نوشته شده است، باید به دقت خواند؛ دومین نوشتهی اریک هابسبام در این دفتر، «عروج ناسیونالیسم قومی – زبانی» است، که توسط حسن احمدی ترجمه شده، و کاربرد معیارهای قومی – زبانی را به عنوان شاخص تعریف «ملت» توضیح می‌دهد. این نوشتهی هابسبام نیز به فاکت‌های مستند تاریخی تکیه دارد و، به هم راه نوشتهی قبلی او، نگرش این مورخ و متفکر مارکسیست را در ربط با مقولهی «ملت» نشان می‌دهد؛

«ملی‌گرایی در تاریخ مدرن ایران»، گفت و شنودی است که توسط کامران نیری با یرواند آبراهامیان صورت گرفته است. در این گفت و شنود، یرواند آبراهامیان به اهمیت مفاهیم «ملت» و «ملیت» در بررسی تاریخ ایران می‌پردازد. وی معتقد است: «در سرزمینی که تحت سلطه‌ی دولت ایران بود، نه یک اکثریت هم‌زبان، که گروه‌های هم‌زبان متعددی زندگی می‌کردند... این گروه‌ها، اما الزاما جماعات ملی‌ای که خواهان تعیین سرنوشت سیاسی خویش باشند، نبودند. این‌ها بیشتر جماعات فرهنگی بودند، که به هویت‌شان و میراث زبانی‌شان آگاه شده بودند...» از همین جهت است که آبراهامیان از به کارگیری واژه‌ی «ملت» برای بسیاری از این گروه‌ها خودداری می‌کند و در عوض، آن‌ها را گروه‌های «فرهنگی» و «زبانی» می‌خواند. آبراهامیان بر خلاف بسیاری از تاریخ‌نویسان معاصر ایران، دینامیسم طبقاتی را محرکه‌ی جنبش‌های توده‌ای در قرن بیستم در ایران می‌داند و بر این باور است که این جنبش‌ها را فقط می‌توان در یک چهارچوب طبقاتی درک نمود: «از «سه حلقه‌ی مقدس» طبقه، قومیت و جنسیت، تاریخ مدرن ایران بیشتر تحت لوای اولی مفهوم می‌شود. این البته به این معنی نیست، که دو عامل دیگر اساسا حضور داشتند.» بدین ترتیب، وی با نگرش به این جنبش‌ها به عنوان نیروهای طبقاتی، از آن پارادایم سنتی‌ای که در بررسی تاریخ ایران داتما در حال کشف «توطئه‌ی خارجی» است، فراتر می‌رود و نقش و منزلت نیروهای بومی و مبارزه‌ی طبقاتی مابین آن‌ها را نشان می‌دهد. در بخش پایانی گفت و شنود، آبراهامیان آن‌جا که به رابطه‌ی ملی‌گرایی و سوسیالیسم و کمونیسم در ایران می‌پردازد، به این باور دل‌می‌بندد که: «اکنون که دیگر نه شوروی وجود دارد و نه جنگ سرد، می‌توان امیدوار بود که این دو جنبش با هم کاری نزدیک تر به فراهم آوردن شرایط برای یک جامعه‌ی عادلانه و دموکراتیک بکوشند. البته، هنوز یک مسأله‌ی مهم باقی خواهد ماند: و آن میزان تقدس مالکیت خصوصی است؟» اما مگر برنامه و پراتیک سیاسی جریانات ملی‌گرا – چه در ایران و چه در سطح جهانی – به روشنی نشان نداده است، که مالکیت خصوصی در نزد اینان تا آن اندازه مقدس است، که نفس وجود آنان و انگیزی فعالیت‌هایشان را رقم می‌زند؟

«مارکسیست‌ها و مسأله‌ی ملی»، نوشته‌ی مفصل و مستند مایکل لویی است، که توسط خشایار دیهیمی ترجمه و به وسیله‌ی کامران نیری ویرایش شده است. مایکل لویی، خود در ابتدای این نوشته یادآوری می‌کند: «هدف این مقاله، جدا کردن برخی جنبه‌های نظری و روش شناختی کلیدی بحث‌های مارکسیستی کلاسیک در مورد مسأله‌ی ملی است: بحث‌هایی که نقطه‌ی شروع شان فرآیند مواضع نسبتا نادقیقی در نوشته‌های خود مارکس و انگلس است، که در بین الملل دوم پیش از جنگ جهانی اول با انرژی دنبال شد و به صورت بندی نظریه‌ی انقلابی واقع‌گرایانه‌ی حق تعیین سرنوشت ملل توسط لنین منجر گشت.» نوشته‌ی مایکل لویی، پس از این یادآوری، از نظرات مارکس و انگلس آغاز می‌کند و در طول بررسی

مقوله‌ی «ملیت و ملی‌گرایی» – با توجه به نقش و کارکرد زمینی آن در جوامع سرمایه‌داری و تاثیر مخربی که بر زندگی توده‌ی مردم، به ویژه کارگران و محرومان جوامع بشری، و فراهم آوردن زمینه‌های نفاق و دشمنی در بین آنان دارد – از اهمیتی تام برای یک بررسی جدی کمونیستی که نشان دهد «ملت»‌ها چگونه خلق می‌شوند؛ ایدئولوژی ناسیونالیسم در ایجاد آن‌ها چه نقشی دارد؛ و ربط آن‌ها با دولت‌های ملی و بازارهای داخلی چیست؛ و به تبع همه‌ی این‌ها، بر اهمیت مبارزه‌ی کمونیستی با ناسیونالیسم و «هویت ملی» تاکید کند و راه چنین مبارزه‌ی را روشن نماید؛ برخوردار است. تاریخ سال‌های متاخر جامعه‌ی بشری، بر این اهمیت، صد چندان می‌افزاید. تاریخی که با سر بر آوردن «ملت»‌های جدید بر اساس منافع اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری متعین می‌شود؛ تاریخی که شاهد زنده‌ی تبدیل کارگران و محرومان به سربازان تا دندان مسلح سرمایه و گوشت دم توپ رقبای سرمایه‌دار بوده است؛ تاریخی که با رنج و خون میلیون‌ها مردمی، که در جنگ‌های قومی و ملی کشتار شدند؛ میلیون‌ها مردم به خاک افتاده‌ای، که شهر و خانه‌ی بمباران شده‌ی خود را به سوی آینده‌ای نامعلوم و سخت ترک کردند؛ میلیون‌ها زن و کودکی، که تجاوز شدند و نه تنها در خون، که در قطره‌های اشک و درد، خود فرو غلطیدند؛ تصویر می‌شود.

در این دفتر «نگاه»، کوشش شده است که واقعیت تاریخی «ملت» و «هویت ملی»، در برابر اسطوره‌هایی که چون هاله‌هایی پر رمز و راز آن را در میان گرفته‌اند، قرار داده شوند؛ تا نشان دهند که «ملت» و «هویت ملی»، توسط بورژوازی و بسته به مقتضیات اقتصادی و سیاسی سرمایه تولید می‌شوند و در خدمت پیش برد منافع طبقاتی آن قرار می‌گیرند. اهمیت و وسعت مقوله‌ی «ملیت و ملی‌گرایی» چنان است، که طبعا نمی‌توان ادعا داشت دفتر حاضر پاسخ‌گوی جامع و مانع این پروبلماطیک و همگی سئوالات و پیچیدگی‌های ناشی از آن است؛ اما بدون تردید می‌توان اذعان کرد، که این دفتر ماتریال مناسب و در خور توجهی برای بررسی‌های گسترده‌تر بعدی را فراهم آورده است.

* * *

اما پردازیم به معرفی و توضیح کوتاه مطالب این دفتر:

«ملت به مثابه‌ی یک سنت اختراعی»، نوشته‌ی خواندنی اریک هابسبام، نشان می‌دهد که «ملت»، پدیده‌ای است که بسته به نیازهای زمانی بورژوازی اختراع می‌شود. هابسبام در این نوشته خود، با روشی علمی و ماتریالیستی و با ارائه‌ی فاکت‌های دقیق و کتمان‌نشده‌ی، اختراع ملت فرانسه و آلمان را، در لحظات و جزئیات آن، مستدل می‌کند. و به خواننده‌ی خود می‌آموزد، که چگونه خلق و ساخت سرود، پرچم‌های رنگارنگ، مجسمه‌های عظیم، شخصیت‌های تاریخی، و اساطیر و فولکلور، ابزاری می‌شوند که بورژوازی توسط آن‌ها به مردم – در این جا مردم فرانسه و آلمان – بقبولاند که یک «ملت»‌اند. ملتی هم سرنوشت، با

تاریخی خود به نظرات: چپ رادیکال علیه جدایی طلبی ملی، روزا لوکزامبورگ، تروتسکی، پانکوک، اشتراسر، کارل رنر، اوتو باوئر، و نظرات لنین و استالین می‌پردازد و می‌کوشد که نقاط ضعف و قوت هر یک را نشان دهد. نوشته‌ی خواندنی لوی، سرآغاز مناسبی است برای هر کسی که بخواهد در زمینه‌ی مورد بحث به کاری دامنه دارتر دست بزند؛

ناصر پایدار در «جهانی شدن سرمایه، ملیت و دولت»، می‌کوشد نشان دهد که: «جامعه‌ی کاپیتالیستی، تجسم مراددی مادی افراد بر اساس رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار است. این مراددات... در رویه‌ی بیرونی بسان ملیت و در سیمای درونی به صورت دولت ابراز وجود می‌کند. سیر تاریخی تکامل سرمایه داری و توسعه‌ی مداوم جهانی شدن سرمایه، در عین حال جریان مستمر بازتولید کلیه‌ی فراساختارهای مدنی، سیاسی، حقوقی، و اجتماعی بر اساس منویات سرمایه و ملزومات گسترش شیوه‌ی تولید کاپیتالیستی است. سرنوشت دولت، ملیت، و ملی بودن و نبودن دولت بورژوازی، همگی در این راستا قابل فهمند.» وی در سیر تطور این بحث به توسعه‌ی بین‌المللی سرمایه داری، جهانی شدن سرمایه و بورژوازی و ناسیونالیسم، سرمایه‌ی جهانی و دولت ملی و... می‌پردازد. و در پایان، استنتاجاتی چند را برای پیکار طبقاتی پرولتاریایی بین‌المللی - با توجه به جهانی شدن سرمایه و ویژگی‌های آن - به دست می‌دهد؛

«مسأله‌ی ملی و مبارزه‌ی طبقاتی در فلسطین»، از کامران نیری، مقاله‌ای است که با استنادات تاریخی به شرح چگونگی شکل‌گیری جنبش صهیونیستی - به عنوان بخشی از استعمارگری اروپایی در اواخر قرن نوزدهم - می‌پردازد. و نشان می‌دهد که: «طرح صهیونیستی ایجاد یک دولت یهود در فلسطین، هم راه با روند انباشت اولیه‌ی سرمایه بود، که یک منبع عمده‌ی تصرف اراضی فلسطینی‌ها و بعدها استفاده از نیروی کار ارزان آن‌ها بود.» مقاله، توضیح نسبتاً مفصلی نیز درباره‌ی «جنبش استقلال طلب انقلابی مردم فلسطین» و «چشم انداز فلسطین غیر مذهبی و دمکراتیک» دارد و با ارزیابی از شرایط مشخص مردم یهود و فلسطینی نتیجه می‌گیرد: «این امر در همه‌ی کشورهایی، که اقلیت یهودی تحت ستم قرار دارد، از طریق مبارزه علیه یهودی ستیزی تحقق می‌یابد. اما در فلسطین اشغالی، سخن از حق تعیین سرنوشت یهودیان تنها به مفهوم نفی حق تعیین سرنوشت فلسطینی‌ها و مردم عرب است.» به باور کامران نیری: «در فلسطین... یهودیان، ستم‌گر و فلسطینی‌ها و مردم عرب، ستم دیده هستند؛ و دولت اسرائیل، ابزار مسلح تحمیل این ستم ملی است و به همین دلیل نیز باید منهدم بشود. در حقیقت، هر یهودی اصولی و دمکرات - که برای رفع ستم علیه یهودیان در آن بخش از جهان که یهودیان تحت ستم هستند، فعالیت می‌کند - باید از مبارزه‌ی مردم فلسطین برای حق تعیین سرنوشت خویش در برابر دولت اسرائیل دفاع نماید.» نویسنده در عین حال تأکید دارد، که این تنها طبقه‌ی کارگر فلسطین و عرب و یهودی هستند، که امکان یافتن راه حلی برای مسأله‌ی فلسطین و یهود را دارند. و در واقع، بحران کنونی خاورمیانه ناشی از شرایطی است، که در آن یک رهبری کارگری سوسیالیستی توده‌ای موجود نیست تا راه به جلو را نشان دهد؛

بهرام رحمانی در «صعود و سقوط یک جنبش ملی مسلح»، به بررسی پدیده‌ی «حزب کارگران کردستان» (پ.ک.ک) می‌نشیند. نوشته از تاریخ مردم کرد و چگونگی تقسیم آن‌ها آغاز می‌کند و در این سیر، به شرایط تشکیل کنفرانس‌های بین‌المللی «سور» و «لوزان» هم می‌پردازد و نشان می‌دهد که این کنفرانس‌ها نه به حقوق مردم ترک دیدی عادلانه داشتند و نه به حقوق مردم کرد، بلکه زمینه را برای «ترک‌های جوان» چنان فراهم آوردند تا برای چندین دهه وجود مردم کرد در این کشور را - در متن

بی تفاوتی دولت‌های غربی و سازمان ملل - انکار کنند. سپس، نویسنده چگونگی شکل‌گیری پ.ک.ک و مسیر تاکنونی فعالیت‌های آن را در متن شرایط سیاسی و اجتماعی ترکیه تشریح می‌کند و بر خلاف نوشته‌های تحلیلی مشابه در این زمینه، نزول این جریان را نه از دستگیری و زندانی شدن رهبر آن (عبدالله اوجلان)، بلکه از شرایط جدید بین‌المللی و منطقه‌ای نتیجه می‌گیرد که عرصه را بر مبارزه‌ی ملی مسلح در پناه دولت‌های رقیب تنگ کرده‌اند. مقاله در پایان تأکید می‌کند، که برخورداری مردم کرد از همه‌ی حقوق و امکانات یک زندگی شایسته‌ی انسانی در گرو وجود یک گرایش اجتماعی قوی و روشن نگر سوسیالیستی است؛

«بیماری توسعه»، نوشته‌ی فکورانه‌ی تام نایرن که برگردان آن توسط پروین اشرفی صورت گرفته است، به معنای پدیده‌ی «ناسیونالیسم» می‌پردازد: «مقوله‌ی «ناسیونالیسم» به مثابه‌ی یک مرحله‌ی ضروری توسعه‌ی همه‌ی جوامع - هم در فلسفه‌ی ماتریالیستی و هم در فلسفه‌ی ایده‌آلیستی - مشترک است... «ناسیونالیسم» از نقطه نظر مارکسیست‌ها، یک ضرورت جبری درونی است که به ایجاد یک بازار اقتصاد ملی و طبقه‌ی رو به رشد بورژوازی ملی انجامیده است؛ در حالی که برای ایده‌آلیست‌ها، به مثابه‌ی روح جای گرفته در جامعه است، روحیه‌ی عمومی‌ای که باید در توسعه‌ی تاریخی بیان خود را بیابد.» به باور نویسنده، «ناسیونالیسم»، ایدئولوژی است و از این منظر به سؤالاتی که در مورد برخی نیازهای درونی جامعه و نیز نیازهای فردی و روانی مربوط هستند، پاسخ می‌دهد و متاع مهمی به نام «هویت» را برای مردم ارمغان می‌آورد. نایرن اما تأکید می‌کند، که منشای اصلی «ناسیونالیسم» را نه در ملت و نه در عواطف سرکوب شده‌ی افراد برای نوعی از تمامیت و هویت، بلکه در ماشین اقتصاد سیاسی جهانی باید جستجو کرد. از این جا، مقاله رهسپار بررسی «رشد ناموزون» سرمایه داری در جهان می‌شود و نابرابری و پی آمدهای ناشی از آن را - که به بروز ناسیونالیسم می‌انجامد - توضیح می‌دهد؛

«ملت: افسانه و واقعیت»، نوشته‌ی بیژن هدایت، چگونگی خلق «ملت‌ها» را بر پایه‌ی ایدئولوژی ناسیونالیسم و مبتنی بر وجود و کارکرد دولت‌های ملی، از سده‌ی هجدهم در اروپا، تشریح می‌کند. نوشته در ادامه، به توضیح شرایط خلق «ملت ایران» در دوره‌ی تدارک و انجام انقلاب مشروطیت و دوره‌ی سلطنت رضاشاه می‌پردازد و واقعیت تاریخی و اجتماعی را در برابر اسطوره‌هایی که «ملت ایران» را در حاله‌ای از رمز و راز فرو برده است، می‌نشانند؛

علی فرمانده در نوشته‌ی «مهاجرین و حفظ هویت ملی و فرهنگی»، می‌کوشد از موضعی روان‌شناسانه مقوله‌ی «هویت» را تعریف کند. نوشته در سیر تطور خود به هویت فردی، هویت جمعی و اجتماعی می‌پردازد و سپس «مهاجرت و هویت فردی» و چرایی دوگانگی این هویت را در میان مهاجرین ایرانی، که در ضدیت با معیارها و عرف جامعه‌ی میزبان قرار می‌گیرد، توضیح می‌دهد: «نتیجه‌ی این تضاد بین عمل کرد جامعه‌ی میزبان و نگرش فرد مهاجر، سرخوردگی وی را باعث می‌گردد و او را هر چه بیش‌تر از جامعه و معیارهای آن دور می‌کند... اغراق کردن فرد در فرهنگ و ملیت خود و بها دادن به دست آورده‌های گذشتگان خود، صرفاً نشانه‌ای برای تشخیص عمق بحران هویت در چنین کسی است.» نویسنده در عین حال بین آن کسانی که آگاهانه و بر اساس منافع طبقاتی به دفاع از دست آورده‌های فرهنگی و ملی دست می‌زنند و افرادی که در اثر بحران هویت و برای خروج از آن به دفاع از این گذشته روی آورده‌اند، تفاوت قائل می‌شود و در بخش پایانی نوشته به توضیح این تفاوت می‌پردازد؛

مقاله‌ی «مضمون مسأله‌ی ملی و پدیده‌ی پان ایسم در ایران»، از یونس پارسا بناب، پرداختن به رشد پدیده‌ی ستم ملی، عدم پذیرش اصل حق

تعیین سرنوشت ملی توسط دولت‌ها، و عروج مجدد شوونیسم ملی و پان ایسم در ایران را - که به نظر نویسنده یکی از عوارض اصلی جهانی‌تر شدن سرمایه (گلوبالیزاسیون) است - هدف خویش قرار داده است. به باور پارسا بناب: "ستم ملی به عنوان مضمون اصلی مسالهی ملی، یک پدیده جدید است که از نظر تاریخی یکی از عوارض رشد مناسبات سرمایه داری است... از ویژگی‌های عصری است، که در آن رشد مناسبات سرمایه داری بر اساس حرکت سرمایه در سطح جهانی و عوارض ناشی از آن - تقسیم کار و ازدیاد روزافزون داد و ستد کالا بین ملتها - به وجود و توسعه بازار داخلی اهمیت حیاتی می‌بخشد. تسلط بر بازار داخلی و حراست از آن، عامل اصلی رقابت بین سرمایه داران بزرگ ملیت‌های مختلف گشته و به هم راه خود اجحاف و تبعیض به بار می‌آورد." مقاله، هر چند که اطلاعات جالبی در زمینه رشد شوونیسم و پان ایرانیسم به دست می‌دهد، اما در عین حال این ضعف را هم دارد، که «ستم ملی» را نه امتداد اجتناب ناپذیر «هویت ملی»، بلکه وضعیت اغراق شده‌ای از ناسیونالیسم و شوونیسم ارزیابی می‌کند و به همین علت از مقابله‌ی جدی با «هویت ملی» و ناسیونالیسم باز می‌ماند. با این همه، «مضمون مسالهی ملی و پدیده‌ی پان ایسم در ایران» را باید به دقت خواند، چرا که نمونه‌ی یک گرایش سیاسی موجود در این زمینه است؛

«زیر پوست شهر: فیلم سیاهی و مقاومت»، نقدی است تحلیلی از جمشید گلکانی بر فیلمی که توسط رخشان بنی اعتماد ساخته شده است. «زیر پوست شهر»، آن طور که در نوشته تصویر می‌شود، فاجعه‌ی زندگی تحت حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی و در عین حال، مقاومت انسانی و عزیز مردم در زمینه‌ی برخورداری از ابتدایی‌ترین حقوق خود را نشان می‌دهد. جنبه‌های اجتماعی و افشاگر این فیلم، آن چنان برای جمشید گلکانی - که خود فیلم ساز است - مهم و در خور بررسی بوده‌اند، که به قول خود: "وارد شدن در بحث‌های ویژه‌ی منتقدان هنری فیلم، کم لطفی محض به این فیلم است. در برزخ، فغان برآوردن کار هر کسی نیست. آن هم به وسیله‌ی سینما، که امروز جزو اندک وسیله‌های ابراز بیان در ایران است. وقتی کسی فریاد می‌زند، طبیعی است که گاهی از منطق دور شود. من به خود اجازه نمی‌دهم، که در زمینه‌های موقعیت شخصیت‌های فیلم و ساختار دراماتیک آن، ذره‌ای به بنی اعتماد خرده بگیرم. او ایران امروز را در قالب آدم‌های نمادین به من معرفی کرده، پس دست‌اش درد نکند!"

نوشته‌ی «ترانه‌ی سیاهان» (تیترا انتخابی «نگاه»)، از احمد شاملو، چکیده‌ای است بسیار خواندنی از جایگاه و انگیزه‌ی ترانه سرایی - و موزیک «بلوز» - در نزد سیاه پوستان آمریکا. ترانه‌هایی که لحظات غم انگیز و شادی آور زندگی این مردم را تصویر می‌کنند. ترجمه‌ی نمونه‌ی زیبایی از این ترانه‌ها را در ادامه‌ی همین نوشته خواهید خواند؛ «والتر بنیامین و تروتسکی: گفتاری درباره‌ی برخی جوانب یک پیوند»، نوشته‌ای از رامین جوان است که به زندگی، آثار، و نزدیکی‌ها و دوری‌های اندیشه‌ای این دو چهره‌ی سیاسی - فکری می‌پردازد. اولی، هنگامی که در مکزیک در تبعید به سر می‌برد، با یخ شکن یکی از ماموران استالین به قتل رسید. و دومی، که از سال ۱۹۳۳ به فرانسه پناه برده بود، پس از اشغال این کشور - از بیم آن که به چنگ نازی‌ها بیافتد - در شهر پورت بو (نزدیک مرز اسپانیا) به زندگی خود پایان داد. این دو، هر چند که هیچ گاه ملاقاتی نداشتند، اما در نوشته‌ی خواندنی رامین جوان - آن جا که هر یک به شیوه‌ی خود پرچم مبارزه در راه آرمان کمونیسم را برمی‌افزاند - به هم نزدیک می‌شوند و زندگی و مرگ خود را پندآموز می‌کنند؛ علاوه بر نوشته‌های تاکنونی، مباحث قابل تعمق دیگری نیز در صفحات «سخن آزاد» این دفتر «نگاه» عرضه می‌شوند.

«تزهایی درباره‌ی فویرباخ»، نوشته‌ی مرتضی محیط، شرح نسبتاً مفصلی است از یادداشت‌های یازده گانه‌ی مارکس درباره‌ی فویرباخ که به احتمال در آوریل سال ۱۸۴۵ با عجله روی کاغذ آورده شده بودند، تا برای نویسنده روشن سازند که فویرباخ چگونه در بیان یک جهان بینی ماتریالیستی دچار ناپیگیری، نقص و کوتاهی است. به نوشته‌ی مرتضی محیط: "تزه‌های یازده گانه‌ی فویرباخ، فشرده ترین و موجزترین بیان یک سلسله ایده‌های بنیانی است که مارکس در طول عمر خود قلمی کرده است... این تزه‌ها، خطوط کلی ایده‌هایی است که او و انگلس چند ماه بعد در «ایدئولوژی آلمانی» تکامل بخشیدند."؛

حوان آنتونیو بلانکو در «کوبا: موزه‌ی سوسیالیستی یا آزمایشگاه اجتماعی»، که توسط پرویز امیدوار برگردان شده است، به شرح مشکلات جامعه‌ی کوبا، فاکتورهای داخلی و خارجی در برآمد این مشکلات، و راه غلبه بر آنها و پیش رفت به جلو می‌پردازد. در شرایطی که رسانه‌های خبری جهان سرمایه، تصویری سراپا وارونه و جعلی از کوبا به دست می‌دهند، نوشته‌ی حوان آنتونیو بلانکو می‌کوشد کویای واقعی را جلوی چشم همگان بگیرد و در پرتو مذاق‌های وضعیت حاضر آن، راه برون رفت را بررسی کند. خواننده می‌تواند با نوشته‌ی تحلیلی نویسنده در زمینه‌ی بنیادهای انقلاب کوبا، راه‌حل‌های اقتصادی، و... موافق نباشد، اما با این همه باید اذعان داشت که این نوشته، به نوبه‌ی خود، ماتریال مناسبی برای بررسی همه جانبه و دقیق جامعه‌ی کوبا فراهم می‌آورد؛

«اقتصاد نوین: از قعر چاه تا اوج ماه»، نوشته‌ای از مزدک فروت است که بررسی چگونگی برآمد آن چه که به «اقتصاد نوین» موسوم شده است، و پی آمدهای اجتماعی آن، را هدف قرار می‌دهد. و در پایان، در اشاره‌ای کوتاه، یادآوری می‌کند که: "عربده‌های «جامعه مدنی»، «حکومت قانون»، و... که از حلقوم قذکوتاهان درازگویی «دوم خرداد» بر سر میدان‌های سیاست شنیده می‌شود، شباهت تامل برانگیزی با دل مشغولی‌های گرمه‌های «جدال فرهنگی» و «جهاد اقتصادی» دارد، چرا که هدف همتاهای ایرانی آن‌ها چیزی جز به تخت نشاندن «اقتصاد نوین» نیست...»؛

برای صفحه‌ی «برگی از تاریخ»، سندی از نشریه‌ی «خبر کارگر»، شماره‌ی ۶، و ویژه‌ی مبارزات کارگران در قیام بهمن، با عنوان «رسالت دوباره سازی جهان هم چنان بر دوش کارگران است» را انتخاب کرده‌ایم. و در صفحه‌ی «نقد و معرفی کتاب»، شرحی از «بازخوانی مارکس»، نوشته‌ی جعفر رسا، را خواهید خواند.

* * *

در این دفتر «نگاه»، فرم اسپانسوری نشریه نیز درج شده است. کم‌تر کسی است، که نداند انتشار روتین و ادامه کار یک نشریه، آن هم یک نشریه‌ی سوسیالیستی و خلاف جریان - در شرایطی که مخارج سرسام آور چاپ و توزیع به طور فزاینده‌ی بیشتر می‌شود؛ خواننده‌ی فارسی زبان در جغرافیایی به وسعت اقصی نقاط زمین پراکنده است؛ شبکه‌های توزیع حرفه‌ای و قانون مندی وجود ندارند، که مسئولیت پخش نشریه را بر عهده بگیرند و پول فروش آن را بازگردانند؛ و... تا چه اندازه دشوار و طاقت فرسا است. به ویژه آن که یک نشریه‌ی سوسیالیستی مانند «نگاه»، از هیچ منبع مالی‌ای، جز فروش خود تامین نمی‌شود. حمایت مالی «نگاه»، راهی برای استمرار انتشار آن است. از همه‌ی شما که قلبتان برای برپایی دنیای نوین انسانی، برای برابری و آزادی، و رفع هر گونه تبعیض و استثمار از زندگی انسانی می‌طپد، می‌خواهیم که اسپانسور مالی «نگاه» شوید!

بیژن هدایت

۲۰ دسامبر ۲۰۰۰